

مایه‌های ادبی اسطوره‌ی ایران باستان در شعر حافظ

به یاد جنم تو خود را خراب خواهم ساخت
بنسای عهد قدیم استوار خواهم کرد
(۱۳۱/۶)

اندیشه‌های شعر حافظ سرشته‌ای است از بعدها‌های مختلف فرهنگی و ادبی که خود دستاورد مرحله‌های گوناگون تمدن مردم ایران بوده است. یکی از این بعدها که حافظ از آن در تصویر نگارش ادبی خویش بهره جسته است، اندیشه‌ها و ادب - مایه‌های اسطوره‌ای ایران باستان است. ما در دیوان حافظ به نامهای شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی همچون جمشید، کیخسرو، دارا، کی، اسکندر، پرویز، بهرام و جز آن برمی‌خوریم که اغلب همراه با اصطلاحهایی نظیر جام‌جم، جام جهان‌نما، آیینة اسکندر، یزدان، اهریمن، سروش، پیر مغان، آتش و غیره در ساختار اندیشه‌های هنری حافظ در شعر اینبازند.

برخی حافظ پژوهان به دلالت این نامها و اصطلاحها بر اسطوره - مایه‌های ایران - باستان توجه داشته و آن را مطرح کردند؛ ولی بررسی بیشتر در کم و کیف آنها و سهم‌شان در تکوین جهان‌نگری ادبی خواجه کاری است که در انتظار پژوهش بعدی است. ضمناً پاره‌ای صاحب‌نظران، اعتقادی دیگر در باب این نامها و اصطلاحها دارند؛ آنها این نامها و مفهوما را نمادهایی مجازی می‌دانند که با اندیشه‌های عرفانی نسبت دارند. آنان کاربرد برخی از این نامها را در سروده‌های بعضی شاعران عرفانی گواهی بر مدهای خود می‌گیرند. به سخن دیگر، این صاحب‌نظران منکر مناسبت و خویشاوندی این نامها و عبارتها با زمینه‌های فرهنگ ایران باستان می‌باشند.

مروری پژوهشی بر دیوان حافظ نشان می‌دهد که نامها و عبارتهای یاد شده معسرف ارزشهای اسطوره‌ای و تاریخی فرهنگ ایران باستان اند و به‌ازاء همان مایه‌های باستانی‌شان در شعر خواجه به‌کار رفته و رسانه‌ی اندیشه‌های اخلاقی، اجتماعی و زیبا شناختی اوشده‌اند. البته این نکته را باید افزود که با درآمیختن به سنتها و زمینه‌ی فرهنگی شعر فارسی اعتلای نویافته؛ رنگ فرهنگ اسلامی پذیرفته و فعلیت بعدی یافته‌اند بی آنکه محتوای فرهنگی اصلی خود را از دست داده باشند و یا تداعی کننده‌ی افکاری شوند که با تعلق باستانی‌شان

- ۱- تمامی نقلهای این نوشته از شعر حافظ مأخوذ است از «دیوان حافظ خواجه شمس‌الدین» به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری انتشارات خوارزمی چاپ دوم ۱۳۶۳ (نقلها از چپ به راست به ترتیب شماره‌ی غزل بر اساس ویراست بالا و ردیف بیت در غزل است).
- ۲- ایسران نامه، سال ششم، شماره ۴ (تابستان ۱۳۶۷) ویژه‌نامه‌ی خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی.

در تعارض باشد.

این نامها و اصطلاحها در بیش از پنجاه غزل حافظ یافت می‌شوند - برخی به دفعات، پاره‌ای کمتر و بعضی دو یا یک بار. بیشتر غزلهایی که از این نامها و اصطلاحها مایه گرفته‌اند، غزلهای چند موضوعی‌اند و اغلب محتوایی دارند بارنگ انتقادی یا اجتماعی-سیاسی. موضوع این غزلها غالباً پیرامون تاج و تخت، شوکت، قدرت، بی‌وفایی دهر، ناسازگاری سپهر، مقابله باغم، تن دادن به نیش و نوش زندگی، آز و جز آن دور می‌زند. چنان می‌نماید که نقش این نامها و عبارتها، اندیشه انگیز آن باشد که نکته‌ها و اندیشه‌های ادبی شاعر را که واکنشی به مسائل اجتماعی یا سیاسی بوده‌اند، سر بسته و به دستمایه‌های فرهنگی و ادبی گذشته ولی شناخته‌بیان دارند، نکته‌ها و اندیشه‌هایی که ذکر صریح آنها از لحاظ هنری یا به سبب اوضاع اجتماعی نمی‌توانسته چندان مطلوب باشد.

از لحاظ ترکیب موضوعی غزل خواجه، این نامها و مفهوما اغلب همراه‌اند با اندیشه‌های عرفانی و یا نقطه‌نظرهای مشرب خوشباشی. گفتنی است که ترکیب آنها با این گونه اندیشه‌های متفاوت در یک غزل واحد، فتح‌الباب تعبیر و برداشتهای مختلف از آنها شده است تا به حدی که منظوره‌های متفاوتی در پس این اندیشه‌ها و نامها تصور گردیده است. این نامها و عبارتها به نسبت‌های مختلف در غزل بروز می‌کنند. در چند غزل انگشت-شمار موضوع مرکزی‌اند ولی در دیگر غزلها به صورت نکته یا موضوع مستقل در دو یا سه بیت تصویر شده‌اند. از نظر کارکرد اندیشه‌ای می‌توان گفت که در تقابل با نقطه‌نظرهای زهد گرایانه، آزمندان و یا غمزدگی رخ می‌نمایند معمولاً به سخنی طنز آمیز یا لحنی افشا گرانه. به عبارت دیگر، اغلب بیانگر تردید در تقدس عرف روزمره، ادعای زاهد، شیخ، محاسب و غیره بوده و یا اینکه به زبان تجربه‌های گذشتگان به انسان اندرز می‌دهند از سختگیری، تنش و ناامیدی پرهیزد. در برخی غزلها در استعداد مفهومی نمایان می‌شوند که یادآور اندیشه‌های اجتماعی و اخلاقی فرهنگ کهن ایران‌اند؛ در این حالت آنها در مناسبت با مفهومی همچون نور، یزدان، اهرمن، سروش و جز آن همراه‌اند - گاه به صراحت و زمانی به تلویح. کوتاه‌سخن اینک: این نامها و عبارتها در غزل حافظ عمدتاً نماینده اندیشه‌ها و تجربه‌های فرهنگی‌اند که از آن نشئت گرفته و در آن رابطه، افاده معنی می‌کنند.

در این نوشته کوتاه سعی شده ضرورت کاربرد این نامها و مفهومی کهن در غزل حافظ به کوتاهی تشریح شود و پایگاه محتوای باستانی‌شان در ساختار اندیشه‌های شاعرانه حافظ در کنار دیگر اندیشه‌هایی که در شعر او به کار گرفته شده بررسی شود. روش این بررسی توصیفی - تفسیری است، و اصل راهنما در نتیجه‌گیری همانا این منطق اجتماعی زبان انسانی است که سخن - ولذا سخن شاعرانه نیز - وسیله تبادل اطلاعات و تفهیم اندیشه است و کاربرد شاعرانداش نیز مبتنی بر این اصل متعارف است که نسبت تصویر یا مجاز شاعرانه با واقعیت یا امری که شاعر آن را تصویر کرده است، بنایش

۱- جام ۱۶۲ بار، جم ۲۷ بار، جمشید ۱۱، کیخسرو ۵، کسی و اسکندر و کاوس ۳ بار، دارا،

پرویز، بهرام، پهلوی هر یک دو بار، و سیامک، فرهاد، شیرین و... هر یک ۱ بار.

بر نوعی اشتراك وجه باهمخوانی متقابل میان عبارت شاعرانه و خواص امر توصیف شده است. این نسبت ضرورتاً نه تصادفی تواند بود و نه می شود آن را دلخواسته تعیین کرد؛ خصلت و منطق اجتماعی زبان آدمی ایجاب می کند که این دودارای ساختار و سنخیت همگون باشند.

بنابر این هر تصویر شاعرانه حافظ در غزل - خواه تشبیه، استعاره، نماد یا تمثیل - بر ساختاری بنا شده که بی واسطه یا با واسطه ملهم از واکنش تخیل آفرینشگر شاعر به موضوعی بوده است که سر سرودن آن را داشته و در نتیجه به حکم خواص موضوع بیان شاعرانه یافته است. به سخن دیگر، ساختار اندیشه ای تصویری که با مصالح و اندیشه های فرضاً اسطوره ای ایران باستان پرداخته شده منطقی بر چیزی اشارت دارد که مایه اصلی اش در اسطوره مورد بوده است. هر آینه جز این باشد، راه بر تعبیر و تأویلهای دلخواسته از تصویرهای پیچیده شاعران باز خواهد بود. پیامد آن برداشتهای مختلف از ارزشهای يك اثر ادبی و سوء تفاهم در فهم منظور شاعر تواند بود. از این رو وجود نسبتی طبیعی اجتماعی و یا ادبی میان تصویر در غزل حافظ و صفات امر توصیف شده شرط لازم درک رابطه میان مضمونهای شعر او و واقعیت برون از هنر او است.

پس تصویرها، کنایه ها و ایهامهایی که در شعر خواجه با ادب - مایه های فرهنگ و اسطوره ای ایران باستان پرداخته شده می باید چنان تعبیر و تفسیر شوند که نسبت به اصالت و تعلق فرهنگی شان بیگانه نمایند - حتی به فرض آنکه رنگ برخی استلزامهای فرهنگ اسلامی ایران را به خود گرفته باشند. از این رو: جمشید، جام جم، کیخسرو، اسکندر و غیره در شعر حافظ به طور عمده مبین شاعرانه تعینهایی اند که این عنوانها در داستانهای ادبی یا اسطوره ای کهن داشته اند، یعنی به ازای تعین درونمایه های اصیل خویش در خدمت شعری قرار گرفته اند که هدفش در این باره بیان اندیشه یا نکته هایی از واقعتهای روز به مایه و مثال آنها بوده است.

گفته شد که نامها و عبارتهای مورد نظر کمابیش همواره بدنیابت مقوله هایی همچون سلطنت، قدرت، شوکت و مانند آن در غزل به کار رفته اند، و در آنها سخن از نگردیدن جهان بر مراد کسانی چون اسکندر و داراست. دانستنی است که مقوله های نامبرده به همین معنی در متنهای اوستایی؛ از آن جمله در فرگردهایی که حکایت از حکومت جمشید دارد، دیده می شود. در یسنا (فرگرد پنجم) در وصف از حکومت جمشید آمده است که در آن از پیری، مرگ و رشک اهریمنی نشانی نبود. جمشید در شاهنامه فردوسی سرکوب کننده دیوان. فراهم آورنده ایمنی و آرامش برای مردمان بوده. با به دیده گرفتن این سنت اسطوره ای. درک منظور حافظ از به کارگیری نامها و اصطلاحهای نامبرده دشوار نیست. با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی بی ثبات، آشفته و ناروشن ایران و شهر شیراز در نیمه دوم قرن هشتم هجری که حافظ در آن شرایط می زیست و شعر می گفت، آسایش و آرامش مردم در اثر ناایمنی اجتماعی و فردی که زاینده جنگ و کشتار و خرابی بود، از میان رفته بود. در چنان اوضاع روی آوردن حافظ به تجربه ها و ارزشهای ادبی و تاریخی گذشته نمی باید شگفت بنماید. استفاده از روایتها و اندیشه های فرهنگ گذشته که خاطره

ذهن مردمان شده، کاری بوده است که شاعران پیش از حافظ نیز به آن رغبت نشان داده و با قصد تقابل شاعرانه ارزشهای تاریخی و اسطوره شده با اوضاع زمان خود کوشیده‌اند آنچه را در آنها مایه عبرت بوده به منظور اعتلای مردمان آن را به سلك ادب در آورند؛ نظامی، خیام، خاقانی و مولانا محمد بلخی نمونه‌های آنانند.

البته قابل ذکر است که جذائیتی که حافظ در ادب - مایه‌های گذشته ایران یافته، معرف کیفیتی است که تنها او در آنها یافته و آنها را برای پردازش ادبی نظرات سر بسته خویش مناسب دانسته است. وانگهی طبیعی است که وصف زیبایی که فردوسی فرضاً از کار کرد معجزه گونه جام جهان بین در شاهنامه آورده ذهن جويا و پویا و نکته سنج شاعر را برمی انگیزد و خواهی از آن برای رمز آمیز کردن می‌ایهامی در صراحی مرموز پیرمغان با هویت‌های ادبی متعددی که در می‌کند به عنوان پیر داراست، بهره‌جوید. ذکر این نکته نیز مناسبت دارد که اندیشه‌ها و مایه‌های اسطوره‌ای نیز سیر رشد خود را از حماسی به تأملی و غنایی پیموده‌اند، ادبیات ملل باستانی خاصه اروپاییها نمونه‌های بسیاری از آن را در خاطر دارد.

دیگر انگیزه‌ای که می‌توانسته موجب توجه حافظ به سرنوشت جمشید، اسکندر، و... شود، فرجام غم انگیزی است که این چهره‌ها در اسطوره ایرانی داشته‌اند. سرنوشتی که جمشید را از شوکت و قدرت به زیر آورد و ناچیز کرد، عبرت انگیز و برازنده توصیف دگر باره در زمانهایی است که آدمی در گیر بن‌بست‌های فرهنگی و اجتماعی، محتاج آموزش از تجربه گذشتگان است. جمشید در اسطوره ایرانی زندگانی پر نشیب و فراز و سرشار از نوش و نیش داشته. موفقیت‌هایش او را به خود بینی کشاند، فرخود را از دست داد، و کیفی به سرش آمد که سهمگین تر از بارگناش بود. از پای در آمدن غم آور جمشید به دست ضحاک، این نیروی اهریمنی، موجبی بوده بر اینکه مظهر انسانی ستم دیده در اسطوره و ادب گردد، و پیرامونش اسطوره همدردی و عبرت شکل گیرد.

بیگمان چنان شکوه و چنین فرجامی طرف توجه شاعر عصر ابواسحق و قاضی مبارزالدین محمد واقع شده و او آنرا آگاهانه باز پردازي کرده است. حافظ در سرنوشت جمشید، تجربه‌ای را دیده که برای بیان سر بسته ادبی آنچه در محیط پیرامونش می‌گذشته مناسب بوده. حافظ با تصویر این تقدیر سیاسی در شعر خود به آن رنگ تدبیر غنایی داده است. خوی و نخیم ایرانی راغب آن است که مسایل حال را در آینه تقدیر گذشته برانداز کند. روی آوردن به موضوعهای عبرت انگیز و آموزنده از حاجت‌های ادب روزگاران بحران و آشفتگی اجتماعی و سیاسی در زندگانی ملت‌هاست؛ باز نگری به آنها یکی از بعدهای شعر حافظ، و هدف از نوپردازی‌شان بیان ادبی صریح یا به تلویح زیر و بمهایی از تجربه‌های گذشته انسانی است که با تفاوت‌هایی در تاریخ تکرار می‌شوند. آشنایی حافظ با دولتمردان و آموشدش با مجامع صاحب قدرت به او امکان داده بود به کنه فساد و تباهی نظام اجتماعی زمان پی ببرد، راز آلود گیهای جامعه‌ای را که در آن می‌زیست و می‌پوید در یاد، رندی کردن و انتقاد او بر نامه‌قول بودن محتوای زندگی در عصر خود، چیزی است که در سروده‌های طنز آمیز، کنایی، جدی و یا اندرز گونه‌اش به خوبی احساس

می شود - البته اغلب سر بسته و غیر مستقیم. اودر نوپردازی تجربه های گذشته همانا وسیله ای ادبی برای بیان آنچه آدمی می داند ولسی به صراحت نمی تواند گفت و یا به صراحت گفتن نمی زبید، یافته است. سخن از افسانه شدن جم و یا ناکامی اسکندر در واقع امکانی برای افاده اینچنانی تجربه هایی است که مشابه شان در تاریخ فراوان است و ارزش آن دارند که به دیده گرفته شوند.

نا گفته نماند که نامهای اسطوره ای ایرانی تنها نامهای شخصیت های فرهنگی وادبی نیستند که ذکرشان در شعر حافظ رفته است. در غزلها با نامهایی همچون مسیحا، خضر، حاتم، قارون و غیره برمی خوریم. نگاهی به فضا و کار بردشان نشان می دهد که مقام و نقش شان در شعر خواجه با آن نامها و عبارتهای ایرانی تفاوت دارد. نامهای اخیر عمدتاً به ازای یکی از صفاتی که بدان مشهورند در غزل خواجه پادرمیانی دارند و تنها از آن دیدگاه طرف توجه اند: مسیحا به حکم نفس جان بخش، خضر در هیئت راهنما و جستجوی آب زندگانی، حاتم به اعتبار سخاوت و قارون به شهرت پیامد ثروت اندوزی. تک هویتی اینان در غزل حافظ، آنها را به نمادهای تلمیحی صفات مورد نظر در آورده است:

نامها و اصطلاحهای ایرانی در غزل حافظ نماد اینچنانی نیستند. آنها چهره هایی اند متصف به برخی صفات آشکار و پوشیده که با سرشت اسطوره ای شان مناسبت دارند. بسا که در جاهای مختلف بنا بر موضوع غزل و ترکیب مضمون در آن، گاه به این یا آن صفت و زمانی به صفات دیگر رومی نمایند؛ گاهی در تصویر ایهامی، افاده مطلب می کنند و زمانی در یک غزل واحد در سایه روشنیهای صفات خویش، نمودار می شوند. به یکی از غزلهایی که مطلب در آن به کمک این نامها و عبارتها سروده شده، نظر می افکنیم:

شراب و عیش نمان چيست کار بی بنیاد

۱ زدم بر صف زندان و هر چه بادا باد ۱

گره ز دل بگشا وز سپهر یاد مکن

۲ که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد ۲

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ

۳ ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد ۳

قدح به شرط ادب گیر زانکه ترکیبش

۴ ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد ۴

که آگه است که کاوس و کی کجا رفتند

۵ که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد ۵

ز حسرت لب شیرین هنوز می بینم

۶ که لاله می دمد از خون دیده فرهاد ۶

مگر که لاله بدانست بی وفایی دهر

۷ که تا بزاد و بشد جام می ز کف نهاد ۷

- بیا بیا که زمانی ز می خراب شویم
 مگر رسیم به گنجی در این خراب آباد ۸
 نمی دهند اجازت مرا به سیر و سفر
 نسیم باد مصلی و آب رکناباد ۹
 قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ
 که بسته اند بر ابریشم طسرب دل شاد ۱۰

غزلی است چند موضوعی و محتوای بالنسبه یکدست دارد. خوار شمردن غم و روی آوردن به شادی، درونمایه کلی غزل از آغاز تا انتهاست. این موضوع با مطلع غزل سرآغاز گرفته و در بیت‌های دوم، چهارم، هفتم و دهم با اندیشه - مایه‌های مختلف توجیه و تصویر شده است. دعوت به رنسی (وارستگی) در بیت اول و سپس در بیت‌های سوم به بعد استدلال شده؛ و سرانجام همین نکته با انسان‌وش کردن لاله به بهانه رنگ می‌گونه و شکل پیاله‌گونه‌اش، استدلال خود را با استناد به این پدیده آزاد و وارسته در طبیعت تأکید کرده است.

جمشید، کیخسرو و لاله، تصویرهایی از تجربه آدمی و واقعیت طبیعت است که به شاعر امکان داده‌اند پیام خود را مبنی بر آموختن از واقعیت‌های عینی و شواهد تاریخی برای درمان ماندن از تنش زندگی به زبان ادب بیان کند. یعنی: انقلاب زمانه‌شگفت آور نیست، نمونه‌های آن در تاریخ فراوان است و شأن افسانه یافته است. تشبیه قدح به کاسه سرجمشید و قباد، کنایه بر خطوط جام است که همچون اسطراب رمزگشا می‌نموده، و در همانحال شباهت به کاسه سرآدمی دارد که مرکز دانسته‌های زندگی و راز جهان بوده است. ضمناً ایهام به خاک کالبد انسانی است که پس از خاک شدن به گل کوزه‌گران درآمده و از آن صراحی باده می‌گردد که وقتی به می پر شود گویی بار دیگر زنده شده و راز هستی را با دارنده جام در میان می‌نهد. از همین رو نیز یادآوری کاسه سرجم و قباد برای آن است که انسان از سرگذشت آنان آموزش گیرد و تجربه خاک شده آنان را پاس دارد. آنچه از شوکت جمشید به جای مانده همین خاک و تجربه قابل وراثت از سرنوشت آنها است. خاک، قدح و سرنوشت گذشتگان همه از بی وفایی دهر نشان دارند و کنایه‌ای بر ستم رفته بر آدمیان است.

از لایه‌های اندیشه‌های تصویر شده این غزل يك نوع انتقاد پوشیده و تلویحی بر اوضاع اجتماعی عصر حافظ احساس می‌شود؛ پیچیدگی و دیرباب بودن مسایل زندگی، تلاطم زمانه و ناکامی‌های به حسرت نشسته گذشتگان همه محمل‌های ادبی این انتقادند. رخ نمودن دولت‌مردان اسطوره‌ای و تقابل دوران آنان با روزگار شاعر در واقع به انتقاد ادبی رنگ سیاسی نیز داده است - انتقادی غیر مستقیم از طریق تقابل ارزش‌ها که از

۱ - یا بر سر هر سیزه به خواری منهید
 ای خاک اگر سینه توبشکافند

...
 بس گوهر قیمتی که در سینه تست
 (خیا)

ویژگیهای سبک اندیشه پردازی حافظ است.

آرامش و آسایش انسان یکی از موضوعهای مرکزی شعر حافظ بوده است؛ هر غزلی به گونه‌ای بر آن گواهی می‌دهد. ترکیب غزل به اندیشه‌های عرفانی و خوشباشی نیز درغایت امر باامعان نظر به همین اصل پیش گرفته شده. آنجا که شرایط عینی آرامش و آسایش وجود ندارد، شاعر انسان را به غمزدایی و شادی دعوت می‌کند؛ این همان تجلی هومانیزم اجتماعی شعر خواجه شیراز است؛ چه دعوت به فراغت و آرامش، شرط آزادی اندیشه و وارستگی درعمل است. وقتی حافظ از بی‌معنایی زندگی انتقاد می‌کند، این به معنای نفی ارزشهای انسانی و فلسفه زندگی نیست، نشان شیفتگی به زندگی پس از مرگ هم نیست، بلکه انتقادی است برای زندگانی بهتر - خاصه وقتی انتقاد جنبه اخلاقی و رفتاری دارد، برای نمونه در بیتهای زیر:

شرابی مست می‌خواهم که مرد افکسن بود زورش
مگر یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش
بیاور می‌که نتوان شد ز فکر آسمان ایمن
به لب زهره چنگی و مریخ سلحشور
سماط دهر دون پرور ندارد شهد آسایش
مذاق حرص و آزای دل بشوی از تلخ و از شورش
کمند صید بهرامی بیفکن جام می برگیر
که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش
(از غزل ۲۷۳)

اندیشه آرامش‌جویی، نخست کلی مطرح شده ولی در بیت بعدی تجسم اسطوره‌ای یافته و درضمن به ایهام گره خورده: بهرام (مریخ) که در هیئت ستارگان سرنوشت پرداز و رب‌النوع جنگ (ورترکنه در اوستا)، شاه جنگجو و پیروز ساسانی است. او با زهره طرب‌انگیز، تقابل یافته و نقش شادی‌آور این الهه ادب را نامطمئن ساخته که خودتصویر احساس ناایمنی از زندگی است. این نااطمینانی در بیت سوم نخست به صورت کلی و سپس در مصرع دوم ناشی از آزدانسته شده و سرانجام این نکته اخلاقی را حافظ در بیت بعدی به کمک مایه اسطوره‌ای به تجربه تاریخی و از لحاظ ادب شناخته، نشان داده است. باردیگر از صنعت ایهام استفاده کرده و تجربه عبرت‌انگیز را مضاعف نموده از بهرام به عنوان شکارکننده گوران و در همانحال کسی که مرداب او را همچون گور درخود فرو برد - ایهام به گور که صید و صیاد بهرام بوده است. و همه به منظور عیان کردن نقش زیانبار آزا و برای انتقاد از جنگ و خونریزی برسر قدرت.

دیده می‌شود که حافظ از اسطوره‌های برای تصویر ادبی نقطه نظرهای اخلاقی خویش بهره‌جسته، و این هم به لحاظ شرایط اجتماعی و هم به منظور افاده زیبای اندیشه

۱ - ناگفته نماند که «آزه» یکی از دست‌پروردگان اهریمن در آیین مزدایسنه است و فرزدوسی نیز نقش فاجیه انگیزش را در شاهنامه تصویر کرده است.

به جامهٔ اسطوره شناخته. نقشی را که این اسطوره مایه‌ها در تجسم لغزگونهٔ نکتهٔ شاعرانه
توانند داشت، در بیهیهای زیر به خوبی می‌بینیم:

تخم وفا و مهر درین کهنه کشتزار	آنکه عیان شود که رسد موسم درو
ساقی بیارباده که رمزی بگویمت	از سر اختران کهن سیر و ماه نو
شکل هلال هر سر مه می‌دهد نشان	از افسر سیامک و تیرک کلاه زو

(از غزل ۳۹۸)

ابهامی که در لغز شاعرانه در بیت اول دیده می‌شود به کمک بیهیهای بعدی تجسم
ملموس‌تر یافته است: رمز سیر اختران کهن به مثال ماه نو و مفهوم کلی این یکی به مثال
اسطوره و نکتهٔ تاریخی، تجسم مشخص یافته: به مثال افسریافتن سیامک و از دست رفتن تاج
زو. و رمزگشوده این است که به افسر رسیدن یکی و بر باد رفتن شوکت دیگری، امری
عادی و تکراری مانند نو شدن ماه است. و این واکنش حافظ است به کشمکشهای قدرت-
جویانه.

این بود نکاتی چند در کم و کیف کارگیری اندیشه - مایه‌های اسطورهٔ ایران باستان
در شعر خواجهٔ شیراز. در پایان بی‌مناسبت نیست به کاربرد همین نامها و مفهوما در ساقی‌نامهٔ
حافظ بنگریم که در آن این مایه‌های ادبی باصراحت بیشتر آمده‌اند؛ از جمله بدان سبب که
از تقیه‌زبان تصویری و با واسطهٔ غزل آزاد بوده و در نتیجه مصداق و رنگ کهن‌شان بهتر به چشم
می‌خورد.

ز ند لاف بینایی اندر عدم	بده ساقی آن می کزو جام جم
چو جم آگه از سر عالم تمام	به من ده که گردم به تأیید جام
صلایی به شاهان پیشینه زن	دم از سیر این دیر دیرینه زن
که دیدست ایوان افراسیاب	همان منزل است این جهان خراب
که گم شد درو لشکر سلم و تور	همان مرحله‌ست این بیابان دور
که یک جو نیرزد سرای سنج	چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج

با کمک مالی خود، از تعطیل شدن

«چیستا» جلوگیری کنید!